

آن گارد را کارگران تشکیل می دادند. ولی تضاد منافع میان حکومتی ها که به تقریب همه از بورژواها بودند و پرولتاریای مسلح به زودی بروز کرد. در ۳۱ اکتبر، کارگران هتل دوویل، یا مقرّ شهرداری پاریس، را محاصره کردند و گروهی از اعضاء حکومت را بازداشت کردند. خیانت و پیمان شکنی آشکار از سوی حکومت همراه با دخالت چند گردان وابسته به خرده بورژوازی، عامل آزادی آن افراد شد، و برای آن که در درون شهری که در محاصره نیروهای دشمن قرار داشت زمینه ای برای جنگ داخلی فراهم نشود قرار بر این گذاشته شد که همان حکومت دوباره به کار خود مشغول شود.

سرانجام، به ۲۸ ژانویه ۱۸۷۱ می رسیم که پاریس گرسنه ناگزیر تسلیم دشمن شد. گیرم تسلیمی با کولباری از افتخاراتی که تا آن زمان در تاریخ جنگ دیده نشده بود. برج و باروهای بی نگهبان و رها شده به حال خود، دژهای گشوده و بی مدافع، با گردانهای خط مقدم و گارد سیاری که سلاحهای خود را تحویل داده بودند و خودشان زندانی جنگی محسوب می شدند. فقط گارد ملی بود که سلاحها و توپهایش را نگاه داشت و بر پایه نوعی آتشبس با فاتحان رفتار کرد. و خود فاتحان هم حتی جرأت نکردند با کُر و فرّ پیروزمندانه وارد پاریس شوند. آنها جز این که گوشه کوچکی از پاریس را تصرف کنند، دست به هیچ کار دیگری که خطری در بر داشته باشد نزدند، و آن گوشه ای که به تصرفشان در آمد پر از پارکهای عمومی بود و چند روزی هم بیشتر در آن جا نماندند! و در همان مدت نیز، خودشان، که ۱۳۱ روز تمام پاریس را در محاصره گرفته بودند، در محاصره کارگران پاریسی مسلح قرار داشتند و آن کارگران به شدت مراقب بودند که پای هیچ «پروسی»، بیرون از حد و حدود منطقه کوچکی که برای فاتح بیگانه در نظر گرفته شده بود، به کوچه و محله ای

نرسد. پیداست که کارگران پاریسی برای این ارتشی که سپاهیان امپراتور در برابرش سلاح بر زمین گذاشته بودند تا چه حد اهمیت قائل می شدند؛ و دیده شد که یونکرهای پروسی، که آمده بودند تا عطش انتقام خود را در قلب انقلاب فرو بنشانند چه گونه مجبور شدند با افتخار تمام [در جایی که برای شان تعیین شده بود] متوقف شوند و در برابر این انقلاب مسلح به احترام بایستند!

در طول جنگ، کارگران پاریس درخواست های زیادی عنوان نکردند و فقط می خواستند که مبارزه با قدرت تمام ادامه یابد. ولی، اکنون که پس از تسلیم پاریس قرار بود صلح مستقر شود، تییر (Thier)، رئیس تازه حکومت، دیگر نمی توانست از حساب پس دادن معاف باشد: تا زمانی که سلاح در دست کارگران بود، سلطه طبقات دارا - مالکان بزرگ ارضی و سرمایه داران - دائم در معرض مخاطره قرار می گرفت. بنابراین، نخستین اقدام تییر این بود که این سلاح ها را از دست کارگران خارج کند. در ۱۸ مارس، او گروهی از سپاهیان خط مقدم را مأمور کرد که توپخانه متعلق به گارد ملی را، که در طول محاصره پاریس با پول مردم ساخته شده بود، بدزدند. این اقدام شکست خورد، پاریس یک تنه قیام کرد تا از خود دفاع کند و چنین بود که جنگ میان پاریس و حکومت فرانسه مقیم ورسای (Versailles) آغاز شد؛ در ۲۶ مارس، اعضای کمون پاریس برگزیده شدند؛ در روز ۲۸، موجودیت کمون اعلام شد؛ کمیته مرکزی گارد ملی، که، تا آن تاریخ، قدرت را در دست داشت، به نفع کمون کنار رفت، و پیش از آن با صدور فرمانی اعلام کرد که «پلیس منکرات» شرم آور پاریس منحل شده است. در ۳۰ مارس، کمون خدمت اجباری و ارتش دائمی را لغو شده اعلام کرد و مقرر داشت تنها گارد ملی، که هر شهروند سالم می توانست عضو آن باشد، یگانه نیروی مسلح پذیرفته است؛ کمون



محل استقرار توپخانه گارد ملی در مونیخ



افراد گارد ملی، با کمک مردم، توپخانه خود را پس می‌گیرند
و به مونیخ برمی‌گردانند.

همچنین پرداخت کرایه خانه‌ها را از اکتبر ۱۸۷۰ تا ماه آوریل [۱۸۷۱] لغو کرد و کرایه‌هایی را که برای این مدت پرداخت شده بود به حساب ماه‌های بعدی گذاشت، و نیز فروش هرگونه اشیاء وثیقه‌ای را که در اداره اشیاء رهنی در شهرداری پاریس به گرو گذاشته شده بودند متوقف ساخت. در همین روز، ماموریت بیگانگانی که جزو اعضاء کمون برگزیده شده بودند تایید شد و آنان به کار خود مشغول شدند، چرا که «پرچم کمون، پرچم جمهوری جهانی است». در اول آوریل مقرر شد که حقوق بالاترین کارمند کمون، و بنابراین حقوق اعضای آن، نمی‌تواند از ۶۰۰۰ فرانک بیشتر باشد. روز بعد از آن، تصمیم مربوط به جدایی کلیسا و دولت، و حذف بودجه‌ای که به موسسات مذهبی پرداخت می‌شد، اعلام گردید و مقرر شد که همه اموال کلیساها جزو اموال عمومی محسوب شوند. نتیجه این که، در ۸ آوریل، دستور داده شد که هرگونه علامت، تصویر، [مراسم] دعا یا به جا آوردن آداب شریعت، خلاصه «همه آن چیزهایی که پرداختن به آنها به وجدان فردی افراد مربوط می‌شود»، از صحن مدارس برچیده شود، دستوری که به تدریج به آن عمل شد. در ۵ آوریل، در جواب اعدام هر روزی مبارزان کمون که به دست نیروهای حکومت ورسای اسیر شده بودند، دستوری صادر شد که افرادی از همان گروه به عنوان گروگان بازداشت شوند، منتها این گونه افراد هرگز دیده نشد که اعدام شوند. در روز ۶ آوریل، گردان ۱۳۷ گارد ملی مأمور یافتن و سوزاندن دستگاه گیوتین شد و آن دستگاه، در غوغای شادمانی عمومی مردم در ملاء عام سوزانده شد. در ۱۲ آوریل، کمون تصمیم گرفت ستون پیروزی میدان واندوم (Vendome) [در پاریس] را، که مظهر میهن‌پرستی افراطی و عامل تفرقه‌انداز بین اقوام بود، و پس از پیروزی در جنگ ۱۸۰۹، با ذوب کردن توپ‌های به غنیمت گرفته شده

ریخته‌گری شده بود، براندازند. و این کار در ۱۶ مه همان سال انجام گرفت. در ۱۶ آوریل، کمون دستور داد تا از کارگاه‌هایی که کارشان توسط تولیدکنندگان متوقف شده بود آمارگیری شود و نقشه‌هایی بر اساس این آمارگیری‌ها تدوین گردد که اداره آن بنگاه‌های تولیدی به کارگرانی سپرده شود که تا آن زمان در آن‌ها کار می‌کرده‌اند، کارگرانی که قرار بود به صورت انجمن‌های تعاونی جمع شوند تا بعدها همه آن انجمن‌ها در یک فدراسیون بزرگ گرد آیند. در تاریخ ۲۰ آوریل، کمون کار شبانه‌نوائی‌ها، و نیز دفترهای به کارگماری کارگران را که از دوران امپراتوری دوم تا آن روز در انحصار افرادی قرار داشت که توسط پلیس برگزیده می‌شدند و از استثمارکنندگان درجه اول کارگران بودند، ممنوع اعلام کرد؛ اداره این دفترها از آن پس به عهده بیست ناحیه از نواحی شهرداری پاریس گذاشته شد. در ۳۰ آوریل، به دستور کمون موسسه‌های گروه‌گیری اموال، که نوعی وسیله بهره‌کشی خصوصی از کارگران بود و با حقوق کارگران در زمینه تملک بر ابزار کار خویش و داشتن امکانات استفاده از اعتبارهای پولی منافات داشت، برچیده شدند. در ۵ ماه مه، کفاره‌گاهی که به عنوان طلب مغفرت از گناه اعدام لوئی پانزدهم توسط هواداران او بر پا شده بود، به دستور کمون خراب گردید.

بدین‌سان، خصلت طبقاتی جنبش پاریس، که به علت ضرورت پیکار با دشمن خارجی، تا آن زمان فوریت نیافته و زیر تاثیر مسائل دیگر پس زده شده بود، از تاریخ ۱۸ مارس به بعد به صورت قطعی و با خلوص تمام آشکار گردید. در مرکز کمون جز کارگران یا نمایندگان شناخته شده آنان کیس دیگری حضور نداشت؛ تصمیم‌گیری‌های کمون نیز به همین سیاق از خصلت پرولتاریایی روشنی برخوردار بودند. این تصمیم‌گیری‌ها یا مربوط به صدور فرمان انجام اصلاحاتی می‌شدند که بورژوازی

جمهوریخواه با بی‌غیرتی تمام از انجام دادن آنها طفره می‌رفت، در حالی که با انجام گرفتن آن اصلاحات پایه‌های لازم برای به جریان افتادن آزادانه عملی طبقاتی طبقه کارگر فراهم می‌شد؛ مثل مورد این اصل که در ارتباط با امر دولت، مذهب یک امر خصوصی است؛ یا مربوط به این می‌شدند که تصمیم‌های گرفته شده که به طور مستقیم به منافع طبقه کارگر بر می‌گشت؛ و موجب پدید آوردن شکافی عمیق در ساختار نظم کهن اجتماعی می‌شد، مورد تأیید قرار گیرند و هرچه بیشتر تحکیم شوند. ولی، همه این اقدام‌ها، در شهری که در محاصره دشمن قرار داشت، البته نمی‌توانست فوراً به تحقق بپیوندد. ضمن آن که از نخستین روزهای ماه مه به بعد، ضرورت پیکار با سپاهیان روزافزون حکومت مستقر در ورسای نیز همه توان کارگران و مدافعان کمون را به خود مشغول می‌داشت.

در ۷ آوریل، لشکریان ورسای گذرگاه سن (Seine) در محل نوئی (Neuilly) در جبهه غربی پاریس را به تصرف خود در آورده بودند؛ در عوض: در ۱۱ آوریل، در جبهه جنوب، به دنبال حمله ژنرال اود (Eudes) با دادن تلفات خونینی وادار به عقب‌نشینی شدند. پاریس، بی‌وقفه بمباران می‌شد، و عوامل این کار هم همان کسانی بودند که بمباران شهر توسط پروس‌ها را در حکم گناه کبیره اعلام کرده بودند. همین اشخاص در ضمن راه افتاده بودند پیش پروس‌ها و با عجز و التماس از آنان می‌خواستند که سربازان فرانسوی اسیر شده در سدان و متز را هر چه زودتر مرخص کنند و به کشور برگردانند تا از آن‌ها در تسخیر مجدد پاریس به کمک سپاهیان حکومت در ورسای استفاده شود. با ورود تدریجی همین گروه از سربازان فرانسوی بود که سپاهیان حکومت در ورسای، از آغاز ماه مه به بعد، از لحاظ تعداد نفرات بر مدافعان پاریس

برتری قطعی یافتند. و نشانه‌های این امر هم وقتی آشکار گردید که تی بر مذاکرات آغاز شده به پیشنهاد کمون برای مبادله سراسقف پاریس و کل یک گروه از کشیشان را که در دست مدافعان کمون گروگان بودند، در ازاء آزادی فقط بلانکی (Blanqui)، که دوبار به عضویت کمون برگزیده شده بود ولی همچنان به حالت زندانی در کلروو (Clairvaux) به سر می‌برد، قطع کرد. و یک علامت محسوس‌تر دیگر این برتری، تغییر لحن تی بر بود؛ او که تا آن زمان گفتاری طفره‌آمیز و مبهم داشت، ناگهان لحنی پیش‌رمانه، تهدیدآمیز و خشن به خود گرفت. در جبهه جنوبی، سپاهیان ورسای، در ۳ مه، قلعه‌ای را در استحکامات مولن ساکه (Moulin-Saque) به تصرف خود در آوردند؛ در ۹ مه، دژ ایسی (Issy) را که بر اثر گلوله باران توپخانه به کلی ویران شده بود، گرفتند، و در ۱۴ مه، دژ وانو (Vanves) را. در جبهه غرب، اندک اندک تا حدود دیوارهای شهر پیش آمدند و بدین‌سان چندین روستا و بسیاری از ساختمان‌های کنار استحکامات شهری را به تصرف خود در آوردند. در ۲۴ مه، بر اثر خیانت و سهل‌انگاری‌ای که در پُست‌های نگهبانی گارد ملی پیش آمد، توانستند به داخل شهر نفوذ کنند. پروس‌ها که دژهای شمال و شرق را در تصرف خود داشتند به سپاهیان ورسای اجازه دادند از راه باریکه شمال شهر که ورود به آن بنا به توافق‌های آتش‌بس برای آنان ممنوع بود پیش‌روی کنند و بدین‌سان بتوانند در جبهه وسیعی دست به حمله بزنند، جبهه‌ای که پاریسی‌ها تصور می‌کردند به اتکاء مقررات آتش‌بس از آنجا حمله‌ای صورت نخواهد گرفت و به همین دلیل سپاهی برای دفاع و محافظت از آن در محل نگذاشته بودند. این بود که در نیمه غربی پاریس، یعنی در محله‌های ثروتمندترین شهر، چندان مقاومتی صورت نگرفت. در حالی که به موازات نزدیک‌تر شدن

سپاهیان ورسای به شرق پاریس، یعنی به محله‌های اساساً کارگری، مقاومت نیز به همان نسبت شدیدتر و خشونت‌بارتر می‌شد. تنها پس از پیکاری هشت روزه بود که آخرین مدافعان کمون در بلندی‌های بلویل و منیل‌مونتان (Ménilmontant) از پا درآمدند، و این جا بود که قتل‌عام مردان، زنان و کودکان بی‌دفاع، که در طول هفته بیداد کرده بود، و همواره رو به فزونی داشت، به حد اعلای خود رسید. تفنگ دیگر سرعت عمل لازم را در کشتن نداشت، و مسلسل بود که صدها تن از شکست خوردگان را یکجا نابود می‌کرد. دیوار هم‌پیمانان (Mur des fédérés) در گورستان پرلاشز (Père-Lachaise)، که جایگاه آخرین قتل‌عام توده‌های مردم بود، همچون شاهدهی در عین حال خاموش ولی گویا بر میزان غیظ و نفرتی که طبقه حاکم قادر است به محض ایستادگی پرولتاریا برای دفاع از حقوق خود از خویشتن نشان دهد، هنوز هم بر سر پاست. سپس، همین که معلوم شد نابود کردن تمامی اعضاء کمون محال است، دستگیری‌های گروهی، اعدام قربانیانی که همین‌طور خودسرانه از بین صفوف زندانیان بیرون کشیده می‌شدند، و روانه کردن دیگران به اردوگاه‌های بزرگ در انتظار این که به نوبه خود به دادگاه‌های صحرایی معرفی شوند آغاز گردید. سپاهیان پروسی که در نیمه شمالی شهر چادر زده بودند، دستور داشتند به هیچ فراری‌ای اجازه عبور از صفوف خودشان را ندهند، ولی اغلب دیده شد که افسران‌شان چشم‌های خود را هم می‌نهادند و سربازان‌شان نیز بیشتر به ندای بشری درون خویش توجه می‌کردند تا به دستورهایی که در این مورد به آنان داده می‌شد؛ در این خصوص، به ویژه باید افتخار خاصی برای ارتش ساکسون قائل شد که رفتاری بسیار بشردوستانه از خود نشان داد و اجازه داد بسیاری از کارگران از محلی که زیر مراقبت‌اش بود به بیرون بگذرند و

www.iran-socialists.com
ketab@iran-socialists.com



تابلوی دیوار هم پیمانان (موزه لوور)

جان سالم به در بیرند که در بین آنان خیلی‌ها آشکارا از اعضای مبارز
 کمون بودند.

www.iran-socialists.com

ketab@iran-socialists.com *

اکنون که، پس از بیست سال، نگاهی به عقب می‌افکنیم و به فعالیت و
 معنای تاریخی کمون پاریس در ۱۸۷۱ می‌نگریم، به نظر می‌رسد که باید
 خطوطی چند بر دورنمایی که از آن در جنگ داخلی در فرانسه ترسیم
 شده بود اضافه کرد.

اعضای کمون به دو گروه تقسیم می‌شدند: اکثریت‌شان از هواداران
 بلانکی بودند که پیش از آن در ترکیب کمیته مرکزی گارد ملی دست بالا را
 داشتند؛ و اقلیتی که از *اعضاء انجمن بین‌المللی دفاع از حقوق کارگران*
 بودند و بیشترشان از سوسیالیست‌های طرفدار پرودن (Proudhon)
 تشکیل می‌شد. در مجموع، سوسیالیست بودن هواداران بلانکی در آن
 زمان فقط به خاطر سرشت انقلابی و پرولتاریایی‌شان بود؛ تنها گروه
 کوچکی از آنان بودند که در پرتو تعالیم ویان (Vaillant)، که سوسیالیزم
 علمی آلمان را می‌شناخت، موفق شده بودند به روشنی بیشتری درباره
 اصول سوسیالیزم برسند. از همین جا معلوم می‌شود چرا بسیاری از
 مسائل، از لحاظ اقتصادی، که از دید امروزی ما کمون می‌بایست آن‌ها را
 مورد توجه قرار دهد، به غفلت برگزار شده بود. مهمترین مطلبی که درک
 آن دشوار به نظر می‌رسد رعایت توأم با تقدسی است که اعضای کمون
 برای بانک فرانسه قائل شدند و در مقابل درهای آن متوقف گردیده،
 دست به اقدامی نزدند. این کار البته یک خطای سیاسی سنگینی هم بود.
 اگر بانک به دست مبارزان کمون می‌افتاد آن قدر مهم بود که به بیشتر از ده
 هزار گروگان در دست‌شان می‌ارزید. معنای این کار آن بود که تمامی
 بورژوازی فرانسه یک‌پارچه روی حکومت ورسای برای عقد قرارداد

صلح با کمون فشار بیاورد. با همه این گونه موارد اشتباه و خطا، باید گفت شگفت‌انگیزترین وجه کار کمون، کیفیت کارهای درستی بود که به دست کمون متشکل از هواداران بلانکی و پرودون انجام گرفت. بدیهی است که مسئولیت فرمان‌های اقتصادی کمون، اعم از وجوه افتخارآمیز یا کمتر افتخارآمیز آنها، در درجه اول با طرفداران پرودون است، همچنانکه مسئولیت کردارهای سیاسی و اشتباهات سیاسی‌اش از آن هواداران بلانکی است. و در هر دو مورد، ریشخند تاریخ را بنگر که سبب شد تا - مانند همه مواردی که طرفداران مسلک سیاسی - اقتصادی معینی به قدرت می‌رسند - هر دو گروه دست به اعمالی بزنند که مخالف آیین مکتبی‌شان بود.

پرودون، که سوسیالیستی بیانگر آرمان‌های خرده مالکی و پیشه‌وران بود، نسبت به انجمن (association) نفرتی آشکار ابراز می‌کرد. پرودون در مورد انجمن عقیده داشت که گرفتاری‌ها و مضار انجمن بر فوئادش می‌چربد؛ می‌گفت انجمن در نهاد خود پدیده‌ای نازا و بیحاصل، و حتی زیانبار است چرا که در برابر آزادی کارگران موانعی ایجاد می‌کند؛ او انجمن را از زمره جزم‌های عقیدتی صرف می‌شمرد که فایده‌ای برای تولید ندارد و دست و پاگیر است، نه به درد آزادی کارگر می‌خورد نه به درد اقتصاد کار، و مضارش بس سریع‌تر از فوئادش افزوده می‌شود؛ به عقیده او، در قیاس با انجمن و بر خلاف آن، رقابت، تقسیم کار و مالکیت خصوصی را داریم که همه از نیروهای اقتصادی‌اند. وجود انجمنی از کارگران تنها - به اعتقاد پرودون - در مواردی استثنایی، مانند صنایع بزرگ و بنگاه‌های تولیدی بزرگی چون راه آهن، شاید تا حدودی نامناسب نباشد (به *Idée générale de la révolution*، بررسی سوم، نگاه کنید).

در ۱۸۷۱، مرکز صنایع پیشه‌وری پاریس، به چنان حدی از توسعه به

عنوان صنعت بزرگ دست یافته بود که دیگر نمی شد آن را موردی استثنایی نامید چندان که یکی از فرمان‌های صادر شده از سوی کمون، که دورا دور مهمترین فرمان‌اش بود، صحبت از ایجاد سازمانی برای صنعت بزرگ و حتی کارخانه می کرد که نه تنها می بایست بر مبنای تأسیس انجمن کارگران در هر کارخانه شکل بگیرد بلکه قرار بود همه این انجمن‌ها در یک فدراسیون بزرگ گرد هم آیند؛ خلاصه، نوعی از سازمان که، چنانکه مارکس در جنگ داخلی می گوید، سرانجام می بایست به ایجاد کمونیزم، یعنی چیزی که درست نقطه مخالف آیین پرودون بود، بینجامد. و به همین دلیل هم بود که رویداد کمون در واقع گور مکتب پرودونی سوسیالیزم را کند. این مکتب امروزه در بین محافل کارگری فرانسه جایی ندارد و به کلی از بین رفته است؛ به جای آن، چه در نزد معتقدان به امکانات (Possibilistes)، چه در بین «هواداران مارکسیزم»، نظریه مارکس است که میدان داری می کند. نشانه‌های اعتقاد به آیین پرودون را امروزه تنها در محافل بورژوازی «رادیکال» می توان یافت.

وضع هواداران نظریه‌های بلانکی نیز بهتر از این نبوده. اینان که در مکتب توطئه پرورده شده بودند و به انضباط سخت حاکم بر آن گردن می نهادند، بنای کار را بر این اعتقاد می گذاشتند که به کمک گروه به نسبت محدودی از مردان مصمم و بسیار سازمان یافته می توان، در موقع مناسب، نه تنها به قدرت دست یافت بلکه با نشان دادن توان بزرگ و جسارت، آن چنان طولانی در قدرت باقی ماند که سرانجام توده‌های مردم به انقلاب کشانیده شوند و گرد پرچمی که آن گروه کوچک پیشاهنگ برافراشته است جمع گردند. برای موفقیت در این زمینه، پیش از هر چیز به شدیدترین وجه تمرکز دیکتاتوروار قدرت در دست‌های حکومت انقلابی نیاز هست. و کمون، که اکثریت‌اش از هواداران نظریه

بلانکی بود، چه کار کرد؟ در همه فراخوان‌هایی که کمون خطاب به دیگر اجتماعات فرانسوی بیرون داد از آنان می‌خواست که آزادانه به کمون پاریس بپیوندند و بدین‌سان سازمانی ملی را که برای نخستین بار می‌بایست به دست خود ملت ایجاد گردد پدید آورند. و اما در خصوص تمرکز دیکتاتوروار قدرت در دست حکومت، درست همان قدرت سرکوبگر حکومت متمرکز پیشین، همان ارتش، پلیس سیاسی و دستگاه اداری ساخته دست ناپولئون بعد از انقلاب ۱۷۹۸، که از آن پس نیز هر حکومت از راه رسیده‌ای وجودش را مغتنم شمرده و از آن به عنوان ابزار سرکوب در برابر مخالفان خویش استفاده کرده بود، آری، درست همین حکومت متمرکز بود که کمون برافکندن‌اش را در همه جا، پس از آن که در پاریس برافکنده شده بود، هدف خویش قرار می‌داد.

کمون یکسره به این نتیجه رسید که طبقه کارگر، پس از دست یافتن به قدرت، نمی‌تواند جامعه را به کمک همان ماشین دولتی گذشته اداره کند؛ این طبقه کارگر، برای آن که سلطه طبقاتی خودش را که به تازگی به چنگ آورده بود دوباره از دست ندهد، می‌بایست، از یک سو، آن ماشین سرکوب گذشته را که علیه خود او به کار گرفته شده بود از میان بردارد، ولی، از سوی دیگر تدابیری اتخاذ کند که قدرت تفویض شده به گماشتگان و کارمندانی که خود او برای اداره جامعه مامور می‌کرد، همواره و بدون استثناء، پس‌گرفتنی باشد. خصلت خاص دولتی که پیش از کمون بر جامعه فرمان‌روایی می‌کرد چه بود؟ جامعه، ابتدا از راه تقسیم کار ساده، ارگان‌های ویژه‌ای را برای تأمین منافع مشترک خود و مراقبت در این زمینه پدید آورده بود. ولی، این اندام‌های [مراقبت از منافع و مصالح عمومی]، که دولت در رأس آنها قرار داشت، به مرور زمان، با پرداختن به تأمین منافع خاص خودشان، تغییر ماهیت داده، از حالت

خدمتگزار جامعه خارج گردیده و به خداوندگاران جامعه تبدیل شده بودند. این تغییر و تحول را، به عنوان مثال، نه فقط در قالب پادشاهی موروثی، بل حتی در قالب جمهوری دموکراتیک هم می شود ملاحظه کرد. و نمونه بارزش درست در آمریکای شمالی دیده می شود که «سیاستمداران» هیچ جای دنیا به اندازه آن جا دار و دسته ای خاص و جدا از مردم و در عین حال قدرتمند را تشکیل نمی دهند. در آمریکای شمالی، هر یک از دو حزب بزرگ، که به نوبت جای همدیگر را در دستگاه قدرت می گیرند، توسط کسانی اداره می شود که سیاست برای شان نوعی کسب و کار است، و بر سر کرسی های نمایندگی و قانونگذاری، چه در دولت های محلی، چه در دولت فدرال، به همه گونه معامله گری تن در می دهند، و ممر معاش شان از جنب و جوش و تبلیغات برای حزب شان می گذرد که پس از پیروزی در انتخابات پاداش این فعالیت ها را با اعطای مقامات دولت به آنان می پردازند. و همه می دانیم که آمریکاییان از سی سال پیش تاکنون چه قدر کوشیده اند این یوغ سنگین تحمل ناپذیر را از گردن خود بردارند و با وجود تلاش هایی که می کنند تا چه حد در این مرداب فساد بیش از پیش فرو می روند. و درست در همین آمریکاست که می توانیم بهتر از هر جای دیگر ببینیم که چه گونه قدرت دولت موفق می شود که نسبت به جامعه، جامعه ای که در آغاز چیزی جز ابزاری در دست آن برای اداره اش نمی بایست باشد، استقلال پیدا کند. در این آمریکا، نه خاندان های سلطنتی هست، نه اشرافیت، نه ارتش دائمی (مگر مشتی از سربازان که مأمور مراقبت از بومیان سرخپوست و مقابله با

۱. احزاب جمهوریخواه و دموکرات. حزب دموکرات در آغاز بیانگر و نماینده منافع مالکان بزرگ ارضی جنوب بود، و حزب جمهوریخواه نماینده منافع صاحبان صنایع شمال. امروز هر دو حزب نماینده منافع سرمایه های مالی اند.

آنها هستند)، نه دستگاه اداری با مقامات ثابت و حقوقی بازنشستگی^۱. و با این همه، می بینیم در آن جا دو دار و دسته سیاست باز معامله گر سودجو هستند که به نوبت جای همدیگر را در دستگاه قدرت می گیرند و دولت را با استفاده از فاسدترین وسایل و برای رسیدن به شرم آورترین مقاصد خاص خود در خدمت خود قرار می دهند؛ و ملت نیز، در برابر این دو کارتل بزرگ سیاست باز که گویا به اصطلاح در خدمت وی قرار دارند ولی، در واقع بر وی مسلطاند و غارت اش می کنند، هیچ چاره ای ندارد و تن به قضا داده است.

کمون برای آن که به همین بلای اجتناب ناپذیر در همه نظام های پیشین، یعنی تبدیل شدن دولت و اندام های دولتی از خدمتگزار جامعه به خدایگان مسلط بر جامعه، دچار نشود دو وسیله کارآمد را به کار برد. نخست این که گزینش همه مقامات در دستگاه های اداری، قضایی و آموزشی را تابع انتخاب بر مبنای آراء عمومی کرد و، در نتیجه، بنا را بر این نهاد که آن مقامات در هر لحظه پس گرفتنی باشند. دوم این که دستمزد خدمات را، از پایین ترین تا بالاترین آنها، معادل همان دستمزدی قرار داد که دیگر کارگران دریافت می داشتند. بالاترین دستمزدی که کمون پرداخت کرد ۶۰۰۰ فرانک بود. بدین سان، جلوی مسابقه برای دستیابی به مقامات و مناصب اداری گرفته می شد ضمن آن که انتخاب شوندگان برای امور نمایندگی مردم دست و بالشان باز نبود و موظف بودند حدودی را رعایت کنند.

www.iran-socialists.com
ketab@iran-socialists.com
این طرز در هم شکستن [پایه های] قدرت دولتی به نحوی که تا آن زمان مرسوم بود و نشان دادن قدرتی جدید، قدرتی به راستی دموکراتیک، به

۱. خواننده توجه دارد که انگلس این مطالب را در شرح سازمان دولتی آمریکا در سال های قبل از پایان قرن نوزدهم نوشته است. م